

## دکتر گری یتس، ارمیا، سخنرانی ۳۰، ارمیا ۵۰-۵۱ پیشگویی‌هایی علیه ملت‌ها، بابل

گری یتس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر گری یتس در حال تدریس در مورد کتاب ارمیا است. این جلسه آخر، جلسه ۳۰، در مورد ارمیا ۵۰-۵۱. پیشگویی‌های قوم، به ویژه با تمرکز بر بابل است، ۵۱.

این درس و جلسه آخر ما در کتاب ارمیا است.

می‌خواهم از کسانی از شما که ممکن است این را تماشا کرده یا در بخشی از آن شرکت داشته باشید، تشکر کنم. دعای من، آرزوی من این است که خداوند، شاید از طریق این، عشق شما را به کتاب ارمیا افزایش داده باشد، اما مهمتر از آن، عشق و درک عمیق‌تری از خدای پیامبران به شما بخشیده باشد. در نهایت، این پروژه و این هدف در مورد همین است.

نه فقط برای اینکه مردم را با اطلاعات کتاب مقدسی پر کنند، بلکه برای اینکه به آنها کمک کنند تا خدا را به شیوه‌ای عمیق‌تر و کامل‌تر بشناسند. و من معتقدم که پیامبران به ما کمک می‌کنند تا این کار را به شیوه‌ای انجام دهیم که در مورد هیچ بخش دیگری از کتاب مقدس صادق نیست. هر بخش از کلام خدا سهم منحصر به فردی برای ما دارد.

وقتی بخشی از کلام خدا را کنار می‌گذاریم، چیزی را در مورد آنچه خدا از طریق آن به ما آشکار می‌کند، از دست خواهیم داد. و بسیاری از ما به عنوان مسیحیان، به نظر من، با گوش ندادن به پیامبران، بخش زیادی از آن را از دست داده‌ایم. بنابراین، افتخاری بوده است که بخشی از این [بخش/بخش/...] بوده‌ام.

برای آن دسته از شما که همه این مراحل را پشت سر گذاشته‌اید، شایسته نوعی مدال هستید. اما برای آن دسته از شما که شاید فقط بخش‌هایی از آن را خوانده‌اید، امیدوارم مفید بوده باشد. می‌خواهم درس قبلی‌مان را با درس دوم در مورد پیشگویی‌ها علیه ملت‌ها دنبال کنم و به طور خاص بر داوری بابل در فصل‌های ۵۰ و ۵۱ تمرکز کنم.

قبل از اینکه به آن فصل‌های خاص بپردازیم، اجازه دهید چیزی را که دفعه قبل در موردش صحبت کردیم به شما یادآوری کنم. فکر می‌کنم یکی از مشکلات پیشگویی، و به خصوص وقتی که شروع به فکر کردن در مورد آخرالزمان و پیشگویی در مورد آخرالزمان می‌کنیم، این است که ما اغلب می‌خواهیم به پیامبران مراجعه کنیم و اطلاعات بسیار دقیق و مشخصی در مورد وقایع آخرالزمان یا در مورد چیزهایی که در وضعیت سیاسی امروز ما در حال وقوع است، پیدا کنیم و تقریباً نوعی اطلاعات رمزگذاری شده پیدا کنیم که حقیقت درونی را در مورد آنچه اتفاق می‌افتد به ما می‌دهد. گاهی اوقات این چیزها صرفاً برای ارضای کنجکاوی ما یا گاهی اوقات نگرانی در مورد چیزهایی است که در جهان در حال وقوع است که بسیار کلی است، اما شاید سوء تفاهمی از آنچه کتاب مقدس برای انتقال به ما طراحی شده است، باشد.

من معتقد نیستم که پیامبران طوری طراحی شده‌اند که اطلاعات دقیق و مشخصی در مورد وقایع آخرالزمان به ما بدهند. بیشتر کاری که پیامبران انجام می‌دهند این است که الگوهای کلی و چیزهایی را که می‌توانیم از انجام آنها توسط خدا در آینده یا گذشته مطمئن باشیم، به ما منعکس می‌کنند. بسیاری از اوقات الگوهای تکرارشونده‌ای وجود دارد.

آنچه خداوند در گذشته انجام داده است، نحوه برخورد خداوند با اقوام و ملت‌ها، و این ملت‌ها در ارمیا تا ۵۱، نحوه داوری آنها و دلیل داوری خداوند، نمونه‌ای از نحوه داوری خداوند بر ملت‌ها در زمان ۴۶ حاضر و همچنین نمایانگر نوع داوری است که خداوند در آینده خواهد داشت. به طور مشابه، تجربیاتی که اسرائیل به عنوان قوم خدا داشته است، بسیار به تجربیات ما به عنوان مسیحیان و مؤمنان امروزی مرتبط است، اما پیشگویی بیشتر برای ارائه الگوهای کلی به ما است تا اینکه همیشه اطلاعات خاصی به ما بدهد. من به یاد دارم که در دوران جنگ سرد، و حتی به عنوان یک جوان، اولین موعظه‌ها و پیام‌هایم را در مورد پیشگویی‌های کتاب مقدس می‌شنیدم، اغلب عناوینی مانند «جنگ قریب‌الوقوع با روسیه» و «اینکه چگونه این جنگ بین اسرائیل و روسیه در متونی مانند متن یاجوج و ماجوج در حزقیال ۳۸ و ۳۹ پیشگویی شده بود.

در سال ۱۹۹۹، به عنوان یک کشیش، فرصتی داشتم تا در یک مؤسسه کتاب مقدس در مسکو، پیامبران را تدریس کنم. به کتاب حزقیال رسیدیم و سپس به حزقیال ۳۸ رسیدیم. قبل از اینکه حتی وارد متن شویم، یکی از دانشجویانی که در دوران شوروی مفسر اخبار بود، گفت: «من همیشه می‌خواستم این سوال را از یک کشیش آمریکایی بپرسم: چرا شما مردم همیشه موعظه می‌کنید که ما جوج از ماجوج هستیم؟» «صحبت با آنها در مورد این موضوع، تأمل جالب و دیدگاه جالبی در مورد پیامبران است.

آنها از ارتباط روسیه با جوج و ماجوج چندان خوشحال نبودند. البته، مسئله اصلی این است که متن واقعاً چه می‌گوید؟ نه اینکه ما آن را دوست داشته باشیم یا نه، اما همانطور که من این نوع متون را مطالعه کرده‌ام، همانطور که پیامبران را مطالعه کرده‌ام، همانطور که این پیشگویی‌ها را در مورد چیزهایی که حتی در آخرالزمان اتفاق می‌افتند مطالعه کرده‌ام، آنها اغلب بیشتر برای این هستند که تصاویر کلی از لنگرهای را که می‌توانیم به آنها بچسبیم، به ما بدهند. بنابراین، فکر نمی‌کنم حزقیال ۳۸ تا ۳۹ چیزی به خاصی مانند جنگ قریب‌الوقوع با روسیه را برای ما پیشگویی کند.

اما آنچه پیامبران به ما می‌گویند این است که به نظر می‌رسد در برنامه‌های خدا یک نبرد آخرالزمانی وجود دارد. قرار است حمله‌ای به ملت‌ها صورت گیرد که شبیه به اتفاقی است که در روزگار ارمیا برای بابل و یهودا افتاد. ملت‌ها دوباره خواهند آمد و خدا از آن نبرد آخرالزمانی برای داوری هم علیه ملت‌ها و هم علیه قوم خدا استفاده خواهد کرد.

شما می‌توانید در مورد آن نبرد در جاهایی مانند حزقیال ۳۸، میکاه ۵، یوئیل ۳، صفتیا ۳، زکریا ۱۲، زکریا ۱۴، مکاشفه ۱۶ و ۱۹ بخوانید، زیرا در مورد نبرد آرمگدون صحبت می‌کند. اما بیشتر برای ارائه تصویری کلی از اینکه خدا قرار است داوری را بر ملت‌ها و اسرائیل اجرا کند، است. کاری که پیشگویی برای انجام آن طراحی نشده است، ارائه برنامه‌ای با اعداد و نام همه بازیگرانی است که قرار است در آنجا حضور داشته باشند.

وقتی به یک بازی بیسبال می‌روم، همیشه از تیم‌هایی که نام بازیکنانشان را پشت لباس‌هایشان دارند، قدردانی می‌کنم. تشخیص آنها آسان‌تر است. اما در پیشگویی‌ها، بازیکنان معمولاً نامشان را روی لباس ندارند.

حتی در متنی مانند متن مربوط به جوج و ماجوج در حزقیال ۳۸، از ملت‌های خاصی به عنوان متحدان این پادشاه که جوج و ماجوج نام دارد، نام برده شده است. اما من معتقدم که ملت‌های آنجا صرفاً نمایندگان یک ائتلاف جهانی هستند که قرار است در روزهای آخر به قوم خدا حمله کند و خدا آنها را داوری خواهد کرد. در آن متن از هفت ملت نام برده شده است.

آنها از چهار جهت قطب‌نما می‌آیند. به جای اینکه سعی کنیم برای ما مشخص کنیم، قرار است این افراد و این گروه و ملت‌هایی باشند که در این منطقه جغرافیایی خاص زندگی می‌کنند. اگر شما در آن مناطق جغرافیایی زندگی نمی‌کنید، چیز زیادی برای گفتن به ما ندارد.

اما اگر این متن برای ما شورشی جهانی علیه خدا را به تصویر می‌کشد، و جایی که غرور انسانی و پادشاهی متقابلی که انسان در مخالفت با خدا برپا کرده است، در نهایت ما را به آنجا هدایت می‌کند، پس در نهایت حرفی برای گفتن به تک تک ما دارد. بزرگترین کاری که نبوت در مورد داوری ملت‌ها و نجات قوم خدا انجام می‌دهد این است که به ما اطمینان می‌دهد که در نهایت، به عنوان قوم خدا، خدا پیروز می‌شود. ما در تیم برنده هستیم.

ما بخشی از پادشاهی خدا هستیم. در نهایت، این امپراتوری‌ها می‌آیند و می‌روند. این ملت‌ها می‌آیند و می‌روند.

پادشاهی متقابلی که انسان در مقابل پادشاهی حقیقی خدا برپا کرده است، تا پایان، خدا را به چالش خواهد کشید و با قوم خدا مخالفت و آنها را آزار خواهد داد. این نبرد همیشه وجود دارد. همان چیزی که در زمان ارمیا در جریان است، در نهایت خدا پیروز می‌شود.

دوباره، بابت یک مثال ورزشی دیگر عذرخواهی می‌کنم، و این آخرین مثال خواهد بود، چون در آخرین ویدیو هستیم. می‌توانم این قول را بدهم. اما وقتی ویدیو یا ضبط بازی تیم مورد علاقه‌ام را تماشا می‌کنم، اگر نتیجه آن بازی را بدانم، اگر در کوارتر دوم اشتباه کنند یا در نیمه اول عقب باشند، واقعاً ناراحت نمی‌شوم، چون نتیجه نهایی را می‌دانم.

من معتقدم که پیشگویی به گونه‌ای طراحی شده است که به ما اطمینانی از نتیجه نهایی بدهد و بگوید که مهم نیست قوم خدا با چه چیزی روبرو شوند، خدا در نهایت آنها را نجات خواهد داد و خدا در نهایت شیران را داوری و نابود خواهد کرد. همانطور که به فصل‌های ۵۰ و ۵۱ ارمیا می‌رسیم، بر داوری بابل به عنوان بخش پایانی کتاب ارمیا تمرکز می‌کنیم. همانطور که در مورد داوری این پیشگویی‌های دیگر علیه ملت‌ها صحبت کردیم، معتقدم که ما در درجه اول در مورد داوری‌ای صحبت می‌کنیم که در تاریخ رخ داده است.

ما در مورد داوری امپراتوری نئوبابلی صحبت می‌کنیم که توسط نبوکدنصر تأسیس شد و نبوکدنصر پادشاه آن بود و مردم یهودا را به تبعید برد. این داوری آن گروه خاص از مردم است. این یک پیام رمزی آخرالزمانی در مورد چیزی نیست که قرار است در آخرالزمان اتفاق بیفتد، اما درست همانطور که در ویدیوی قبلی در مورد آن صحبت کردیم، اگرچه این داوری بر یک ملت خاص است که مدت‌ها پیش زندگی می‌کرده‌اند، کاربردها و پیامدهایی از این متن وجود دارد که فکر می‌کنم برای ما به عنوان مسیحیان امروز اهمیت زیادی دارد.

آنها کاربردها و پیامدهایی دارند که به ما کمک می‌کنند نه تنها در مورد رابطه‌مان با خدا، بلکه در مورد جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، جایی که بشریت به سمت آن می‌رود و در نهایت و در نهایت خود تاریخ به سمت آن می‌رود، فکر کنیم. داوری بابل در کتاب ارمیا بسیار مهم است زیرا این چیزی خواهد بود که رهایی و نجات قوم خدا را به ارمغان می‌آورد. پیام ارمیا این است که خداوند نقشه‌ای داشته است.

او بابل را سربلند کرده است. او به نبوکدنصر به یک دلیل خاص، سلطه و کنترل بر ملت‌ها و خود یهودا را داده است: تا مردم یهودا را به خاطر بی‌وفایی‌شان در پیمان‌شان با خداوند، داوری کند. خداوند ملت‌ها و شرایط و رویدادهای سیاسی و ارتش‌ها و همه این چیزها را هدایت می‌کند.

خداوند به طور کامل بر آن کنترل دارد و خداوند از بابلی‌ها برای داوری مردم یهودا استفاده کرد. اما وعده‌ای که در آیات ۵۰ و ۵۱ آمده است، و این به آنچه ارمیا در فصل ۵۰ موعظه می‌کند برمی‌گردد، این است که

خداوند بابل را نیز داوری خواهد کرد و از طریق آن، نجات قوم خود را به ارمغان خواهد آورد. این وعده‌ای است که در ابتدای این بخش در مورد بابل به یهودا و اسرائیل داده شده است.

خداوند در فصل ۵۰ آیات ۴ و ۵ می‌گوید، در آن روزها و در آن زمان، خداوند اعلام می‌کند که قوم اسرائیل و قوم یهودا با گریه و زاری گرد هم خواهند آمد و خداوند، خدای خود را خواهند طلبید. بنابراین ما در اینجا در مورد احیای معنوی اسرائیل، تجدید آن رابطه با خدا صحبت می‌کنیم. سرانجام در جایی که باید باشد، خواهد بود زیرا مردم توبه می‌کنند و به سوی خدا می‌آیند و به گناه خود اعتراف می‌کنند.

این عهد جدید است، این همان شوب شابوت است که در ارمیا 30 تا 33 درباره آن می‌خوانیم. در آن آمده است: که آنها راه صهیون را خواهند پرسید و روی خود را به سوی آن خواهند گرداند و خواهند گفت، بیایید تا در عهدی جاودانه که هرگز فراموش نخواهد شد، به خداوند بپیوندیم. بنابراین، در ارمیا فصل 31، خداوند وعده می‌دهد که با قوم اسرائیل عهدی جدید خواهد بست.

در اینجا، گفته می‌شود که مردم تشریف می‌یابند و به سوی خداوند می‌آیند و با او عهدی ابدی می‌بندند. آن رابطه قرار است احیا شود. اما آنچه در نهایت باید اتفاق بیفتد تا آن رابطه احیا شود، آنچه باید در روزگار ارمیا اتفاق می‌افتاد تا مردم به سرزمین خود بازگردند، این است که خدا باید با بابلی‌ها مقابله کند و خدا باید به این امپراتوری پایان دهد.

فصل ۵۱، آیه ۱۰ این را می‌گوید، خداوند حقانیت ما را ثابت کرده است. بیایید، بیایید در صهیون کار خداوند، خدای خود را اعلام کنیم. پس، بابل دشمن یهودا بوده است.

آنها به قوم خدا حمله کرده‌اند. خداوند در نهایت از قوم خود دفاع خواهد کرد. هر حمله‌ای، هر ظلمی، هر آزار و اذیتی که قوم خدا متحمل شوند، در نهایت خداوند از آنها دفاع خواهد کرد و آنها را نجات خواهد داد.

همانطور که دانیال به تصویر می‌کشد، این امپراتوری‌ها می‌آیند و می‌روند، اما در نهایت، سنگی بزرگ آنها را در هم خواهد شکست و آن سنگ، پادشاهی خداست. بنابراین، در داوری بابل، وعده رهایی نهایی قوم خدا وجود دارد. برای تحقق یا برجسته کردن این ایده واژگونی، اینکه چگونه خدا ابتدا از بابل برای داوری یهودا استفاده خواهد کرد و سپس خداوند بابل را برای نجات اسرائیل داوری خواهد کرد.

این واژگونی کامل را در این سخنرانی‌های داوری علیه بابل در فصل‌های ۵۰ و ۵۱ می‌بینیم، واژگونی مستقیم چیزهایی که در بخش‌های اولیه کتاب درباره یهودا خوانده‌ایم. داوری‌ای که در بخش اول کتاب به عنوان داوری علیه یهودا توصیف و به تصویر کشیده شده است، حتی با استفاده از برخی از همان عبارات و اصطلاحات برای توصیف داوری بابل نیز توصیف شده است. بنابراین، بیایید نگاهی به چگونگی این امر بیندازیم.

در بخش‌های اولیه کتاب ارمیا، هنگامی که خداوند در حال داوری علیه مردم یهودا است، به آنها هشدار می‌دهد که دیگ جوشانی از شمال در حال حرکت است و قرار است آنها را با این مایع سوزان بسوزاند. این توصیف قدرتمندی از یک ارتش دشمن است. خب، در ارمیا فصل ۵۰، آیات ۳ و ۹، اکنون دشمنی از شمال قصد حمله و نابودی بابل را دارد.

بابل دشمنی از شمال بود که به یهودا حمله کرد. همچنین دشمنی از شمال وجود خواهد داشت که به بابل حمله خواهد کرد. ارمیا فصل ۲۱، آیات ۱ تا ۵، خدا را به عنوان جنگجوی تصویر می‌کند که برای جنگ مقدس علیه مردم یهودا می‌رود.

بنابراین، وقتی بابلی‌ها آمدند و اورشلیم را محاصره کردند، نبوکدنصر از نظر فنی رهبر ارتش نبود؛ بلکه خداوند بود. خداوند از این سری آیات «من اراده می‌کنم» در آیات ۲۱ تا ۱ تا ۵ استفاده می‌کند تا بگوید فقط بابلی‌ها نیستند؛ بلکه خداوند است که علیه شما می‌جنگد. چندین بار در کتاب ارمیا، ایده این است که خداوند اورشلیم را به دست نبوکدنصر داده است.

خب، در ارمیا ۵۰ و ۵۱، آنچه که ما اینجا داریم این است که خداوند در حال رهبری یک جنگ مقدس علیه بابل است. خداوند در ارمیا فصل ۵۰، آیات ۲۵ و ۲۷ می‌گوید: خداوند زرادخانه خود را گشوده و سلاح‌های خشم خود را بیرون آورده است، زیرا خداوند، خدای لشکرها، خداوند لشکرها، در سرزمین کلدانیان کاری برای انجام دادن دارد. از هر سو بر او بتازید، انبارهای غله‌اش را باز کنید، او را مانند توده‌های غله انباشته کنید و او را به نابودی بسپارید.

بگذار چیزی از او باقی نماند. بنابراین، همانطور که خدا علیه یهودا جنگ مقدس کرد، خداوند در شرف جنگ مقدس علیه بابل است. فصل ۵۰ آیات ۴۱ تا ۴۳، پیامی وجود دارد که در آنجا علیه دختر بابل ابلاغ می‌شود.

طعنه‌آمیز است که او حتی به عنوان یک زن جوان به همان شکلی که یهودا و اورشلیم، دختر صهیون توصیف شده‌اند، توصیف شده است. بنابراین، در کتاب ارمیا چه اتفاقی قرار است بیفتد؟ در بخش‌های اولیه کتاب، دختر صهیون قرار است داوری شود. در نیمه دوم کتاب یا در این بخش آخر، این دختر بابل است که قرار است نابود شود.

در ارمیا، فصل ۵۰، آیات ۴۱ تا ۴۳، عبارتی که نقل قول مستقیمی از آنچه در فصل ۶، آیات ۲۲ تا ۲۴ داریم، است. حال، پیام دیگر درباره یهودا نیست؛ پیام درباره بابل است. بگذارید متن را آنجا بخوانم.

اینک قومی از شمال می‌آیند، امتی عظیم، و پادشاهان بسیار از اقصی نقاط زمین برمی‌خیزند. ایشان کمان و نیزه به دست دارند. ایشان ظالم و بی‌رحمند.

صدای آنها مانند غرش دریاست. آنها سوار بر اسب هستند و مانند مردان جنگی برای نبرد با تو، ای دختر بابل، صف‌آرایی کرده‌اند. بسیار خوب، حالا من موعظه‌هایی دارم که قبلاً سعی کرده‌ام از آنها استفاده کنم.

ظاهراً، ارمیا هم همین کار را می‌کند. و آن پیامی را که من علیه اورشلیم موعظه کردم می‌شناسی؟ پیام خوبی بود. من آن را بیرون می‌آورم و علیه بابل موعظه می‌کنم.

اما فراتر از اینکه یک کشیش صرفاً خطبه خود را تکرار کند یا یک پیامبر خطبه خود را در اینجا تکرار کند، فکر می‌کنم ما یک پیام الهیاتی داریم. دقیقاً همان نوع داوری که در ابتدا علیه یهودا انجام شد، در پایان علیه بابل نیز انجام خواهد شد. در آنچه خدا اینجا انجام می‌دهد، عدالت مطلق وجود دارد.

بابل توسط خدا برای اجرای اهدافش مورد استفاده قرار گرفت، اما این قصد بابل نبود. آنها آنجا نبودند تا اراده خداوند را انجام دهند. آنها آنجا بودند تا نقشه‌های طمع‌کارانه خود را برای تأسیس یک امپراتوری اجرا کنند.

عدالت نبوی ایجاب می‌کند که آنها همان چیزی را که بر اسرائیل تحمیل کردند، از خدا دریافت کنند. در بخش‌های اولیه کتاب، در فصل‌های ۴ تا ۶، تصاویری از یک ارتش مهاجم وجود دارد که به یهودا می‌آید و گاهی اوقات حتی دقیقاً مشخص نمی‌شود که این ارتش کیست. و در ارمیا ۴ تا ۶ فراخوان‌هایی به مردم داده

شده است: شیپور را به صدا درآورید، به آژیرها توجه کنید، به داخل شهرهای مستحکم بروید و خود را پنهان کنید.

یک ارتش دشمن در راه است و آنها وحشی هستند. بهتر است مراقب آنها باشید. خب، در فصل ۵۱، آیه ۲۷، این پیامی است که به بابل داده شده است،

پرچی بر روی زمین برپا کنید، در میان ملت‌ها شیپور بنوازید و ملت‌ها را برای جنگ علیه او آماده کنید بسیار خوب، اکنون این بابل است که باید شیپور را به صدا درآورد و به پشت دیوارهای مستحکم خود برود زیرا اکنون تهاجم علیه آنهاست. پیش از این در کتاب، جنگجویان اورشلیم به زنانی تشبیه شده‌اند که به دلیل دردی که قرار است تجربه کنند، در کار کودکان خم شده‌اند.

وعده یا هشدار در آیات ۵۰-۵۱ این است که جنگجویان بابل در ترس خود مانند زنان خواهند شد، بنابراین، خداوند قرار است اجرای عدالت مطلق را به اجرا درآورد. بسیار خوب، اکنون ما این را می‌شنویم، می‌خوانیم، می‌دانیم که این اتفاق از نظر تاریخی رخ داده است، اما می‌خواهم تصور کنید که این پیام چه تأثیری بر خود مردم یهودا یا شاید تبعیدیانی که در بابل زندگی می‌کنند و در میان این امپراتوری زندگی می‌کنند داشته است.

بابل بزرگترین شهر جهان در آن زمان بود. بابل یک امپراتوری بود و اینکه ارمیا آنجا بایستد و بگوید، خدا در شرف رهایی این گروه بیچاره از تبعیدیان است و آنها را بازمی‌گرداند و اصلاح می‌کند و آنها را به صورت یک ملت دوباره برقرار می‌سازد. از سوی دیگر، خدا در شرف نابودی قدرتمندترین شهر جهان است.

منظورم این است که یک عنصر غافلگیرکننده باورنکردنی وجود دارد. جطور ممکن است خداوند چنین چیزی را رقم بزند؟ اما خداوند قرار است ملتی مانند بابل را، حتی در اوج قدرتش، سرنگون کند و ما می‌دانیم که امپراتوری نئوبابلی خیلی دوام نیاورد. در چندین جای این پیشگویی‌ها، ارمیا به دیوارها و استحکاماتی که شهر بابل را احاطه کرده‌اند اشاره می‌کند.

می‌خواستم به چند مورد از این موارد اشاره کنم. در فصل ۵۱، آیه ۵۳ آمده است...: «اگرچه بابل تا آسمان سر به فلک بکشد «و نمی‌توانم به برج بابل، کتاب پیدایش، فکر نکنم...». و اگرچه او ارتفاع مستحکم خود را مستحکم کند، اما ویرانگرانی از جانب من علیه او خواهند آمد.» خداوند می‌گوید. در فصل ۵۱، آیه ۵۸ همچنین به دیوارهای بابل اشاره شده است...: «خداوند لشکرها چنین می‌گوید: دیوار پهن بابل با خاک یکسان خواهد شد و دروازه‌های بلندش با آتش سوزانده خواهد شد، زحمت مردم بیهوده است و ملت‌ها فقط برای آتش خود را خسته می‌کنند.» استحکامات و استحکامات بابل قرار نیست از آنها محافظت کند.

من برای آمادگی برای این درس، داشتم توصیفی از استحکامات شهر بابل در زمان نبوکدنصر را در تفسیر مصور کتاب مقدس زوندروان می‌خواندم. آنها این توصیف را ارائه می‌دهند. در آن آمده است که در زمان نبوکدنصر، دیوار داخلی شهر بابل حدود بیست و یک فوت ضخامت داشت، در حالی که دیوار بیرونی حدود دوازده فوت ضخامت داشت.

در کنار آن، نبوکدنصر، ما در سوابق خارج از کتاب مقدس در مورد او به عنوان یک جنگجو و فاتح می‌خوانیم، او به عنوان یک سازنده، یک مبتکر و یک خالق به این شکل به تصویر کشیده شده است. نبوکدنصر همچنین یک خندق محافظ در اطراف دیوار حفر کرد و آن را با آب پر کرد. او امنیت دیوارها را با سیستمی از دریاچه‌های مصنوعی و مناطق آب گرفته افزایش داد که باز هم حمله به شهر را برای ارتش بسیار دشوار می‌کرد.

دیوارها با تعدادی دروازه تقویت شده بودند. دروازه ایشتر که اغلب تصاویر آن را می‌بینید، مشهورترین نمونه آن است. می‌توانید مدلی از آن را در موزه برلین ببینید و دویست و پنجاه برج در اطراف آن دیوار وجود داشت.

ما داریم درباره یک شهر باشکوه صحبت می‌کنیم. و به عنوان یک تبعیدی، یا شاید کسی که از بیرون به شهر بابل نگاه می‌کند، خدا چطور قرار است این را محقق کند؟ خدا چطور قرار است این را از بین ببرد؟ شهر باشکوهی بود. باغ‌های معلق نبوکدنصر را در داخل شهر داشتید، معبد انتومناک که برای خدایان بابلی ساخته شده بود، مجسمه‌های اژدها و شیرها، و گاوهایی که نمایانگر خدایان قدرتمند بابل بودند.

چگونه قرار است همه اینها اتفاق بیفتد؟ خدا قرار است این را محقق کند، و خدا قرار است این را محقق کند. نکته بسیار جالب در مورد همه اینها، و با توجه به پیشگویی‌های کتاب مقدس، این است که ظرف چند صد سال از زمان ارمیا، شهر بابل عملاً از بین رفته بود. در قرن دوم میلادی، لوسیان این نظر را بیان می‌کند.

او می‌گوید نینوا بدون هیچ ردی ناپدید شده است، و به زودی انسان‌ها حتی بابل را هم بیهوده جستجو خواهند کرد. خب، این شهر اینجاست. در آن روز و در آن زمان، چطور قرار است چنین اتفاقی بیفتد؟ ظرف چند صد سال، بابل فراموش شد.

این هشدار بزرگی برای ماست. ما فکر می‌کنیم ملت ما به دلیل ارتش یا وضعیت اقتصادی‌مان قوی است. در عرض چند صد سال، ممکن است دیگر نتوانیم بایستیم.

در فصل ۳۱ کتاب حزقیال توصیفی از امپراتوری‌های جهان، یا حداقل امپراتوری‌های خاور نزدیک باستان وجود دارد. این برای من یکی از تکان‌دهنده‌ترین قسمت‌هاست. فقط باعث می‌شود بایستید و فکر کنید.

این متنی است که داوری بر مصریان و داوری بر فرعون را اعلام می‌کند. باز هم، یک ملت قدرتمند، یک امپراتوری. این ملتی نیست که قبلاً بود، اما هنوز هم یک بازیگر مهم است.

اما در پایان این داوری علیه فرعون در مصر، پیامبر می‌گوید، در آن روز، سرو به شئول فرو رفت و باعث سوگواری شد. این غم و اندوه محض به خاطر این واقعیت است که پادشاه مصر به شئول فرو می‌رود. متأسفم، این در فصل ۳۲ است، نه فصل ۳۱.

وقتی پادشاه مصر به شئول می‌رسد، جالب است ببینیم در آنجا چه چیزی کشف می‌کند. آیه ۲۲، آشور و تمام همراهانش آنجا هستند. آیه ۲۴، عیلام و تمام جمعیتش در اطراف قبرش آنجا هستند.

آیه ۲۶، میشک توبال و تمام جمعیتش آنجا هستند - یکی از افرادی که در قسمت یاجوج و ماجوج در حزقیال ۳۸ از آنها نام برده شده است. آیه ۲۹، ادوم آنجاست، پادشاهانش و همه شاهزادگان، که با تمام قدرتش در کنار کسانی که با شمشیر کشته شدند، قرار گرفته‌اند.

آیه ۳۰، شاهزادگان شمال آنجا هستند، همه آنها و صیدونی‌ها. آیه ۳۱، وقتی فرعون آنها را ببیند، حداقل از اینکه آنها با او هستند، تسلی خواهد یافت. حال، من هفته گذشته در مورد کسی شنیدم که در حال نوشتن کتاب مقدس تگزاسی است تا کتاب مقدس را برای تگزاسی‌ها به‌روز کند و از اصطلاحات آنها استفاده کند.

اگر قرار بود نسخه‌ای به‌روز شده از کتاب حزقیال بنویسیم، می‌توانستیم تمام ملت‌ها و تمام امپراتوری‌هایی را که در تاریخ سقوط کرده‌اند، حذف کنیم و بگوییم که آنها در کنار مصریان آنجا هستند. و روزی، کسی

خواهد نوشت که ایالات متحده با تمام جمعیتش آنجاست. و بنابراین، این متون، بله، ممکن است داوری‌های تاریخی باشند که خدا در گذشته اجرا کرده است، اما یادآوری از آنچه برای ملت‌ها در راه است و آنچه خدا هنوز در حال انجام آن است، می‌باشند.

خداوند هنوز هم ملت‌ها را قضاوت می‌کند، گاهی در طول تاریخ و در نهایت همه آنها را در پایان تاریخ. در سال ۱۸۹۹، زمانی که باستان‌شناسان آلمانی که در حال کاوش در بابل بودند، کار خود را آغاز کردند، کل شهر پوشیده شده بود و عملاً غیرقابل شناسایی بود. در واقع، حتی در آن زمان افرادی بودند که در کتاب مقدس درباره نبوکدنصر می‌خواندند و این سوال را مطرح می‌کردند که آیا او یک شخصیت تاریخی است یا خیر.

خب، عنصر غافلگیرکننده این است که این ملت قدرتمند قرار است سقوط کند، و شهرش غیرقابل تغییر و مصون به نظر می‌رسد، اما وقتی داوری خدا فرا برسد، دیوارهایشان قرار نیست از آنها محافظت کند. بسیار خب. فکر می‌کنم به اندازه کافی روی این نکته تأکید کرده‌ام، اما می‌خواهم یک بار دیگر آن را بگویم.

این قضاوتی در فصل‌های ۵۰ و ۵۱ است که چیزی را که در تاریخ اتفاق افتاده است توصیف می‌کند. باز هم، من معتقد نیستم که این یک پیام رمزی آخرالزمانی باشد. این سقوط امپراتوری نئوبابی و سقوط بابل و آن امپراتوری و آنچه که برای ایرانیان و کوروش در سال ۵۳۸ قبل از میلاد نشان داده شد، است.

حال، برخی افراد این سوال را مطرح کرده‌اند که آیا این روش دقیقی برای توصیف یا به تصویر کشیدن آنچه در آنجا می‌گذرد، هست یا خیر، و دلیلی وجود دارد که این یک مشکل است. همانطور که ارمیا در اینجا سقوط بابل را توصیف می‌کند، سقوط شهر به عنوان یک نابودی مطلق توصیف شده است. شهر سقوط کرد.

هیچ‌کس آنجا باقی نخواهد ماند. آنجا به تلی از ویرانه، محل رفت و آمد شغال‌ها و از این جور چیزها تبدیل خواهد شد. برخی استدلال کرده‌اند که داوری بابل در گذشته نمی‌تواند تحقق کامل آنچه در اینجا شرح داده شده است، باشد.

وقتی کوروش و ایرانیان شهر بابل را تصرف کردند، آن را بدون هیچ تلاشی تصرف کردند. در واقع، بسیاری از مردمی که در آن زمان در بابل زندگی می‌کردند، ایرانیان را به عنوان نجات‌دهنده می‌دیدند. چگونه این متن که در مورد این داوری فاجعه‌بار صحبت می‌کند که در آن شهر به تلی از ویرانه تبدیل می‌شود و هیچ‌کس در آنجا باقی نمی‌ماند، می‌تواند این را نشان دهد؟ چگونه این اتفاق در تاریخ رخ داده است؟ در نتیجه این و به دلیل این زبان تخریب که در اینجا با اشاره به بابل استفاده شده است، بسیاری از مردم استدلال کرده‌اند که آنچه این متن در مورد آن صحبت می‌کند، بازسازی بابل و تخریب بابل است که در آخرالزمان اتفاق می‌افتد.

آیات ۱۷ و ۱۸ مکاشفه نیز در مورد سقوط بابل بزرگ در ارتباط با دجال صحبت می‌کنند. بسیاری این را نه یک متن تاریخی، بلکه یک متن آخرالزمانی دانسته‌اند. در طول جنگ خلیج فارس و درگیری با عراق، چندین تفسیر رایج از ارمیا ۵۰ و ۵۱ و دیگر پیشگویی‌های عهد عتیق وجود داشت.

ایده این بود که درگیری بین ایالات متحده و صدام حسین و هر آنچه که در آن زمان در جریان بود، تحقق این بخش‌ها در ارمیا و اشعیا است که در مورد تخریب بابل صحبت می‌کنند. و این مقدمه یا آغاز آخرالزمان در روزهای آخر است. چیزی که به این موضوع دامن زد این بود که صدام حسین، در دوران رژیم خود، تصمیمی گرفت که قصد دارد ویرانه‌های باستانی بابل را بازسازی کند.

و او در حین انجام این کار و بازسازی شهرها، کتیبه‌هایی را در آنجا قرار داد. این بنا توسط صدام حسین پسر نبوکدنصر، برای تجلیل از عراق ساخته شده بود. با این حال، برنامه‌های صدام حسین مختل شده است.

و بنابراین، این ایده که این آغاز آخرالزمان است، در زمان قدرت صدام حسین و در حالی که جنگ عراق در جریان بود، بسیار رایج بود. اما من فکر می‌کنم توضیح بهتری برای زبان تخریبی که در اینجا استفاده شده است، وجود دارد. زبان تخریبی که در اینجا استفاده شده، سقوط بابل به دست ایرانیان را به روشی که در سراسر ادبیات نبوی می‌بینیم، به تصویر می‌کشد.

و این چیزها در مورد خالی شدن شهر از سکنه، تبدیل شدن آن به محل رفت و آمد شغال‌ها و از این قبیل چیزها، زبان نفرین آن که در سراسر خاور نزدیک باستان تکرار می‌شود. و اغلب وقتی پادشاهان با یکدیگر پیمان‌های عهد و پیمان می‌بستند، این نوع نفرین‌ها را علیه یکدیگر به کار می‌بردند. اگر به این عهد و پیمان پایبند نباشید، باشد که شهرتان به خرابه تبدیل شود و بدنتان توسط پرندگان هوا خورده شود.

وقتی خدا در زمان موسی با اسرائیل عهد بست، نفرین‌های عهد را که از بسیاری جهات شبیه این نفرین‌های باستانی خاور نزدیک به نظر می‌رسند، به اجرا درآورد. بنابراین، ما در ارمیا ۵۰ و ۵۱ در مورد نابودی بابل عباراتی داریم که به این شکل خوانده می‌شوند، فصل ۵۰، آیات ۳۹ و ۴۰. بنابراین، حیوانات وحشی با کفتارها در بابل ساکن خواهند شد و شترمرغ‌ها در آن ساکن خواهند شد.

دیگر هرگز نسلی در آن ساکن نخواهد شد و نسل اندر نسل آباد نخواهد گشت. باب ۵۱، آیه ۳۷، به آنچه در آنجا آمده گوش دهید. بابل به تلی از ویرانه، محل گذران شغالان، محل وحشت و مکانی خالی از سکنه تبدیل خواهد شد.

پس چگونه می‌توان از این نوع توصیفات برای صحبت در مورد آنچه اتفاق افتاد استفاده کرد، زمانی که کوروش، اساساً بدون شلیک، شهر بابل را تصرف کرد؟ خب، پاسخ دوباره این است که پیامبر از زبان نفرین خاور نزدیک باستان استفاده می‌کند که سقوط امپراتوری بابل را زنده می‌کند. ما لزوماً انتظار نداریم که شترمرغ‌هایی را ببینیم که از باغ‌های معلق بابل به بیرون پرواز می‌کنند. این صرفاً زبان نفرین عهد است.

بنابراین، تحقق این پیشگویی توسط کوروش و ایرانیان انجام شد. این پیشگویی اساساً محقق شد، حتی اگر به معنای واقعی کلمه با فروپاشی امپراتوری نئوبابلی محقق نشد. این متن در مورد همین موضوع است.

مهم است به یاد داشته باشید که وقتی به جای دیگری از کتاب ارمیا نگاه می‌کنید، همین نوع زبان نفرین در مورد اورشلیم به کار رفته است. ما همیشه آن را به شیوه‌ای کاملاً تحت‌اللفظی تفسیر نمی‌کنیم. در ارمیا فصل ۹ آیه ۱۱ آمده است که هیچ کس در شهر یهودا یا در شهر اورشلیم یا در شهرهای یهودا زندگی نخواهد کرد.

فکر می‌کنم دقیقاً همین‌طور است که در آنجا آمده است. ۲۵.۹، اورشلیم به ویرانه‌ای ابدی تبدیل خواهد شد. این موضوع با توجه به کتاب تسلی بخش که می‌گوید آنها شهرهای خود را بازسازی کرده و بازخواهند گشت و احیا خواهند کرد، مشکلاتی ایجاد می‌کند.

بنابراین، توصیف واضح نابودی یهودا، زبان نفرین است، و در اینجا در آیات ۵۰ و ۵۱، این زبان نفرین است که به وضوح سقوط بابل باستان و پادشاهی که نبوکدنصر بر آن حکومت می‌کرد را توصیف می‌کند. کتاب دانیال به ما می‌گوید که روزی نبوکدنصر بیرون رفت و به شهر نگاه کرد و گفت، آیا این بابل، شهر بزرگی

نیست که من با قدرت و نیروی خودم ساخته‌ام؟ در نهایت خدا او را به خاطر این موضوع فروتن می‌کند. اما خدا همچنین در نهایت امپراتوری نئوبابلی را با واگذاری آن به دست پارسیان، کاملاً فروتن خواهد کرد.

این همان چیزی است که ارمیا ۵۰ و ۵۱ درباره آن است. ما کتاب مقدس را با توجه به زمینه تاریخی پیرامون آن و با توجه به قراردادهای ادبی و زبان آن روز تفسیر می‌کنیم. امیدوارم این به ما کمک کند تا آن را کمی مؤثرتر درک کنیم.

اگر رویکرد ما به کتاب این باشد، ممکن است از این جمله بگذریم که وای، یک درس تاریخ دیگر گرفتیم. جالب است که همه اینها در زمان ارمیا اتفاق افتاد. جالب است که چه اتفاقی برای نبوکدنصر و امپراتوری نئوبابلی افتاد، اما خوب که چه؟ این برای ما چه معنایی دارد؟ خوب، وقتی شروع به بررسی نام و عنوان و مکان بابل می‌کنم، متوجه می‌شوم که همانطور که این را در کتاب مقدس مطالعه می‌کنم، بابل در کتاب مقدس چیزی بیش از یک شهر باستانی را نشان می‌دهد.

بنابراین، من فکر می‌کنم این موضوع از نظر کاربردی اهمیت دارد. اگرچه این موضوع رویدادهای آخرالزمانی خاصی را توصیف نمی‌کند، اما از نظر آخرالزمانی اهمیت دارد زیرا موقعیت جغرافیایی بابل، در واقع، چیزی بیش از یک شهر را نشان می‌دهد. و من معتقدم که اگر به سفر پیدایش برگردید، آنچه بابل در کتاب مقدس نشان می‌دهد این است که بابل یک ملت نمونه است که منعکس کننده بشریت و پادشاهان و پادشاهی‌ها و حاکمانی است که در مقابل خدا و قوم خدا ایستاده‌اند.

دشمن نهایی اسرائیل در عهد عتیق بابل است، زیرا آنها مردم را به اسارت می‌گیرند و معبد را ویران می‌کنند. بابل به این معنا نمایانگر مخالفت انسان با اهداف خداست. و این به پیدایش فصل ۱۱ برمی‌گردد، جایی که بابل مکانی است که مردم در سرپیچی از فرمان خداوند گرد هم می‌آیند و برجی می‌سازند که به آسمان‌ها می‌رسد و امتداد می‌یابد.

و من فکر می‌کنم کاری که آنها آنجا انجام می‌دهند این است که یک پادشاهی متقابل ایجاد می‌کنند. آنها در حال ایجاد یک شکل جایگزین از دین هستند که در آن می‌توانند خدا را به روشی که می‌خواهند دستکاری کنند، و در مخالفت با خدا زندگی می‌کنند. خدا آدم را نایب‌السلطنه خود قرار داده بود، و آدم، به عنوان تصویر خدا، تحت حکومت خدا زندگی می‌کرد.

آدم علیه آن قیام کرد و می‌خواست از حکومت و سلطه خدا خارج شود. مردمی که در باب ۱۱ پیدایش این برج را در بابل ساختند، نمایانگر همان نوع سرپیچی از پادشاهی و اقتدار خدا هستند. بابل در سراسر عهد عتیق پایگاه اصلی مخالفت انسان با خدا است.

این ایده در مورد بابل و پادشاه بابل همچنین در یک سرود طعنه‌آمیز درباره پادشاه بابل که در اشعیا فصل آمده است، منعکس شده است. در اینجا پادشاه بابل را در غرور، تکبر و سرکشی‌اش در برابر خدا ۱۴ می‌بینیم. به یاد داشته باشید که در این پیشگویی‌ها علیه ملت‌ها، این دلیل اصلی است که چرا خدا قرار است داوری را به ارمغان بیاورد.

اما به حرف‌های پادشاه بابل گوش کنید. متوجه منظور می‌شوید. پادشاه بابل کاملاً تحت تأثیر خودش قرار گرفته است.

این جمله‌ی اوست، وقتی که سرانجام سقوط می‌کند. واکنش مردم به این اتفاق این است: ای ستاره‌ی روز، ای خورشید سپیده‌دم، چگونه از آسمان سقوط کردی.

بسیاری از مردم سقوط شیطان را که در اینجا در متن توصیف شده است، دیده‌اند. این مرگ پادشاه بابل است. او کسی است که مانند زهره است، که در اوایل صبح مانند ستاره صبح در بالای آسمان قرار دارد.

اما وقتی خورشید بعد از سپیده دم طلوع می‌کند، او از آسمان سقوط می‌کند. این مرگ پادشاه بابل است. اما به غرور او گوش دهید.

تو در دل خود می‌گفتی: «من به آسمان، بالاتر از ستارگان خدا، صعود خواهم کرد. قدرت و تخت خود را بر فراز آسمان‌ها قرار خواهم داد. من بر کوه اجتماع در دورترین نقاط شمال، جلوس خواهم کرد.»

و یکی از دلایلی که مردم شیطان را اینجا دیده‌اند این است که، مثلاً، این به نظر کسی می‌آید که فوق بشری است. اما این چیزی است که پادشاه بابل در مورد خودش فکر می‌کند. من در قدرتم خداگونه هستم.

و من تخت سلطنتم را در آسمان‌ها، هر جا که بخواهم، برپا خواهم کرد. من از خدا سرپیچی خواهم کرد. من از پادشاهی او سرپیچی خواهم کرد.

من از ارتفاع ابرها بالا خواهم رفت. من خود را مانند والاترین خواهم ساخت. همان چیزی که شیطان به آدم گفت.

از میوه بخور، و مانند خدا خواهی شد. خب، این اتفاقی است که واقعاً برای پادشاه بابل افتاد. اما تو به شئول، به اعماق گودال، فرستاده خواهی شد.

کسانی که تو را می‌بینند به تو خیره می‌شوند و در مورد تو فکر خواهند کرد. خب، این مرد کسی است که فکر می‌کند خداگونه است و قرار است در جمع الهی بنشیند و خود را مانند خدای متعال جلوه دهد. چه اتفاقی برای او خواهد افتاد؟ خب، مشکل ادعاهای او به الوهیت این است که او یک انسان است و در نهایت خواهد مرد و به جهنم خواهد رفت.

و به شکلی تقریباً طنزآمیز، ما نزول پادشاه بابل به شئول را اینجا در اشعیا ۱۴ داریم. و سایر مردم و حاکمان و پادشاهانی که آنجا هستند و پادشاه بابل آنها را با ارتش خود به آنجا فرستاده است، می‌گویند: «دیدنی چه کسی امروز ظاهر شد؟» و تقریباً مثل افسر پلیسی است که در زندان ظاهر می‌شود، او یکی از آنها شده است. و انگار به جایگاه والای سلطنتی خود آمده‌اید.

ما بستری از کرم‌ها داریم که تا ابد می‌توانید روی آن دراز بکشید. متن با این جمله‌ی او شروع می‌شود که می‌گوید: «من تخت خود را بر بلندا خواهم نهاد.» متن با رفتن او به شئول و دراز کشیدن بر تخت کرم‌هایش پایان می‌یابد.

این تظاهر بابل است. این غرور بشریت در شورش علیه خداست. در فصل دوم کتاب دانیال، دانیال تاریخ را به عنوان روند شکل‌گیری دوران غیریهودیان که شامل چهار امپراتوری بزرگ می‌شود، به تصویر می‌کشد.

بابلی‌ها، مادها، پارس‌ها، یونانی‌ها و سپس یک امپراتوری چهارم وجود دارد که یا نمایانگر روم یا نوعی قدرت آخرالزمانی یا پیوندی از این دو است. در پایان این چهار امپراتوری، پادشاهی خدا مانند کوهی فرو می‌ریزد و برای همیشه آنجا خواهد بود. پادشاهی خدا به طور دائمی برقرار خواهد شد.

این ملت‌ها آنجا بودند، اینجا بودند و رفته‌اند. ممکن است به نظر برسد که قدرت زیادی دارند، اما در نهایت نابود خواهند شد. بابل، در این متن، فقط نمایانگر یک پادشاهی نیست.

این یادآوری است از آنچه بر سر تمام بشریت و هر امپراتوری بشری، هر پادشاهی بشری که در برابر خدا می‌ایستد، می‌آید. این نمونه‌ای از کاری است که خدا قرار است با هر پادشاهی، هر امپراتوری که در مقابل او می‌ایستد، انجام دهد. ارمیا، فصل ۵۰، آیات ۳۴ و ۳۵، دوباره منعکس کننده چیزی است که بابل در اینجا نشان می‌دهد.

برخی از تصاویر بسیار جالب برای توصیف نبوکدنصر و پادشاهی او استفاده شده است. خداوند می‌گوید، متاسفم، این فصل ۵۱، آیات ۳۴ و ۳۵ است، و یهودا می‌گوید، نبوکدنصر، پادشاه بابل، مرا بلعیده است. او مرا له کرده است.

مرا همچون ظرفی خالی ساخته است. مرا همچون هیولایی بلعیده است. شکم خود را از خوراکی‌های لذیذ من پر کرده است.

او مرا از هستی ساقط کرده است. بنابراین، در این متن، نبوکدنصر و امپراتوری بابل به عنوان هیولاهای آشوب عهد عتیق توصیف شده‌اند، و مانند این هیولاهای مانند لویاتان و هیولاهای دریایی که خدا با آنها می‌جنگد و آنها را کنترل و مطیع می‌کند، زیرا آنها نمایانگر نیروهای شر هستند. و من فکر می‌کنم آنچه این تصویرسازی باستانی خاور نزدیک در نهایت به آن اشاره می‌کند این واقعیت است که این ملت‌ها از اژدهای بزرگ، شیطان، اژدهایی که در مکاشفه فصل ۱۲ برای ما توصیف شده است، الهام گرفته‌اند.

خب، بابل تصویری از آن هیولای آشوبگر است که از خدا متنفر است، با خدا و قوم خدا مخالفت می‌کند. خداوند در نهایت قرار است همه این هیولاهای را نابود کند. در دانیال، فصل ۷، امپراتوری نهایی که از دریا برمی‌خیزد، به عنوان یک مرد توصیف نشده است.

آن را به عنوان یک جانور، به عنوان یک هیولای وحشتناک توصیف می‌کنند. و این واقعاً همان چیزی است که حکومت انسانی به آن تبدیل می‌شود، و این پادشاهی متقابل انسانی به آن تبدیل می‌شود، زیرا از خدا سرپیچی می‌کند و به دنبال ایجاد قدرت خود است. و خداوند در نهایت آن قدرت نهایی را به همان روشی که نبوکدنصر و بابلی‌ها را نابود کرد، نابود خواهد کرد.

من معتقدم که این تصویر بابل به عنوان نماد و الگوی شر، به عهد جدید نیز منتقل شده است. و همانطور که مسیحیان اولیه و کلیسای اولیه، درگیر درگیری با روم بودند و روم کلیسا را آزار می‌داد، کلیسای اولیه به بابل یا روم به عنوان تجسم دیگری از بابل نگاه می‌کرد. منظورم این است که آنها در یک مکان جغرافیایی نیستند، اما نمایانگر یک واقعیت معنوی هستند.

ملت‌ها، پادشاهی‌ها و امپراتوری‌هایی که از خدا سرپیچی می‌کنند و قوم خدا را آزار و اذیت می‌کنند. و بنابراین بابل به نمونه‌ای از هر ملتی تبدیل می‌شود که در مقابل خدا می‌ایستد. و باز هم، همانطور که ارزیابی می‌کنیم، آمریکا در کجای این ماجرا قرار دارد؟ در هیچ کجای کتاب مقدس اشاره خاصی به ایالات متحده نشده است، اما پیتر لیتارت دوباره می‌گوید ما جایی بین بابل و وحش هستیم.

ما جایی بین آن مردمی هستیم که آن برج را ساختند و در باب ۱۱ پیدایش از خدا سرپیچی کردند و آن جانوری که در آخرالزمان در مکاشفه امپراتوری می‌سازد و برای جنگ با مقدسین و قوم خدا بیرون می‌رود. ما جایی در آن بین هستیم. خب، روم در قرن اول میلادی تجسمی از بابل بود.

بنابراین، اول پطرس ۵: ۱۳. پطرس، همانطور که این کتاب را به پایان می‌رساند، سلام می‌رساند و می‌گوید، زنی که در بابل است، که او نیز برگزیده شده است، به شما سلام می‌رساند. و همچنین مرقس، پسر م. هیچ مدرکی وجود ندارد که پطرس هرگز به بابل رفته باشد.

و بنابراین اشاره اینجا به بابل این است که پطرس در روم است، و او از روم به عنوان شهر بابل یاد می‌کند. چرا؟ چون یک نمادشناسی در سراسر کتاب مقدس وجود دارد. برج بابل.

بابل جایگاه مخالفت با خداست. اشعیا و ارمیا، بابلی‌ها، ابزار خدا هستند. آنها از قوم خدا متنفرند.

آنها مخالفت می‌کنند. آنها را آزار و اذیت می‌کنند. در مکاشفه و در عهد جدید، روم صرفاً تجسم دیگری از چیزی است که بابل نمایانگر آن بود. و بنابراین، در مکاشفه ۱۷-۱۸، جنبه نهایی این است که بابل بزرگ به مرکز پادشاهی دجال تبدیل می‌شود.

و من سیاست‌گذارم که مجبور نیستم به تمام مسائل تفسیری موجود در کتاب مکاشفه بپردازم و خوشحالم که می‌توانم این کار را به شخص دیگری واگذار کنم. اما معتقدم که در واقع هم اشارات تاریخی و هم اشارات آخرازمانی در آنجا وجود دارد. روم نمایانگر چیزی است که یوحنا در آنجا از آن صحبت می‌کند.

در آیات ۱۷ تا ۱۹، شهر بابل به عنوان شهری بر فراز هفت تپه توصیف شده است. به نظر می‌رسد این نمایانگر روم است، نه بابل. اما باز هم، آنچه در آنجا به تصویر کشیده شده است، فقط روم نیست، بلکه مخالفت با خدا و قوم خداست که تا پایان زمان ادامه خواهد یافت و در نهایت به شورش مرد گناهکار منجر خواهد شد که دوباره جهان را به گمراهی خواهد کشاند.

بنابراین، آیا درس تاریخی که در مورد داوری بابل در ارمیا ۵۰-۵۱ داریم، ارتباط یا اهمیتی دارد؟ کاملاً. این، نمایانگر درگیری است که در سراسر کتاب مقدس، پادشاهی متقابل انسان در مقابل پادشاهی متقابل خدا، خود را نشان می‌دهد. بابل نمایانگر آن پادشاهی متقابل است.

جهنم خواهند رفت. بنابراین، اینجا وعده‌ای باورنکردنی به قوم خدا داده شده است که ما در سمت برنده هستیم.

بسیار خوب، حالا من معتقدم که کتاب مکاشفه، کتاب ارمیا، همانطور که از این دو پادشاهی متضاد صحبت می‌کند، فقط اطلاعات آخرازمانی به ما نمی‌دهد، بلکه از ما می‌خواهد که در مورد زندگی خود و جایگاه خود در آن فکر کنیم. به طور نمادین، بیایید فقط به بابل و اورشلیم جدید در کتاب مکاشفه به عنوان اطلاعاتی آخرازمانی فکر نکنیم. بیایید در مورد آنچه که این شهرها به طور نمادین نشان می‌دهند و جایگاه ما در آن فکر کنیم.

دزموند الکساندر، در کتاب خود با عنوان «از عدن تا اورشلیم جدید»، این را می‌نویسد. او می‌گوید بابل مکاشفه اغلب به عنوان نمادی از روم، بزرگترین شهر یا شهر بزرگ در قرن اول میلادی، در نظر گرفته می‌شود. شکی نیست که روم در تصویر بابل گنجانده شده است.

با این حال، بابل به عنوان یک نماد نباید به پایتخت امپراتوری روم محدود شود، زیرا نمایانگر و تجسم چیزی است که انسان‌ها هنگام جدایی از خدا برای آن تلاش می‌کنند. بابل نقطه مقابل شهری است که خود خدا آرزوی ساختن آن را بر روی زمین دارد. او در ادامه، در صفحه بعد، می‌گوید: در مکاشفه، شهر بابل نماد وسواس بشریت به ثروت و قدرت است که جایگزین شناخت خدا می‌شود.

تاریخ شاهد وجود مداوم بابل است، زیرا ملت‌ها یکی پس از دیگری از قدرت خود برای ثروتمند شدن به قیمت تضعیف دیگران استفاده کرده‌اند. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که قدرت اقتصادی بر سیاست‌های ملی و بین‌المللی تسلط دارد. جیمز رسیگویی، در تفسیر خود بر مکاشفه، که یک تفسیر روایی است، در تفسیر خود نیز چیزی بسیار مشابه در مورد بابل و اورشلیم جدید می‌گوید.

بگذارید فقط چند نقل قول از آنجا بخوانم، و همه اینها را به هم ربط می‌دهیم. دو شهر، بابل و اورشلیم جدید، نمادین هستند. اورشلیم جدید شهر ایده‌آل، شهر خدا، سرزمین موعود جدید است.

بابل نمادین دیگر، تقلید شیطانی از اورشلیم است. بابل با هفت کوهش، ادعای الوهیت، نام‌های کفرآمیز که بر تختش نقش بسته و هیولای سرخ، شبیه روم به نظر می‌رسد. با این حال، بابل چیزی بیش از یک شهر امپراتوری است.

این بابل است، شهر باستانی تبعید اسرائیل در غربت. این سدوم است و نمادی از شرارت. او در ادامه می‌گوید بابل و اورشلیم نمایانگر دو انتخاب آخرالزمان هستند.

بابل، شهر این جهان، محل تبعید و بیگانگی برای مسیحیان، پایتخت معنوی کسانی است که به زمین وابسته‌اند، کسانی که دیدگاهشان از پایین و از این جهان است. زمین نه تنها شامل کسانی می‌شود که خارج از کلیسا هستند، بلکه شامل کسانی که در آن هستند نیز می‌شود. بابل جایی است که ساکنان جهان در آن ساکن هستند و پیروان وحش تخت‌های خود را می‌سازند و خانه‌های خود را می‌سازند.

با این حال، بابل نه تنها خانه ساکنان زمین است، بلکه جایی است که در این عصر شیطانی کنونی، مسیحیان در آن زندگی می‌کنند، اگرچه نمی‌توان آن را خانه آنها نامید. در دنیای یوحنا، مسیحیان به بابل تبعید شده‌اند. بنابراین، یوحنا مسیحیان را فرا می‌خواند تا از بابل بیرون بیایند و در گناهان آن شرکت نکنند.

بنابراین، من معتقدم، بله، یک پیام آخرالزمانی در همه اینها وجود دارد. هشدار برای آمریکا وجود دارد. هشدار برای هر ملتی در جهان وجود دارد.

آنچه برای ملت‌هایی مانند بابل اتفاق می‌افتد، در نهایت نابود خواهد شد. اما برای همه ما، حتی به عنوان افراد، یک کاربرد عملی وجود دارد. ما کجا باید خود را هماهنگ کنیم؟ آیا در حوزه این جهان زندگی می‌کنیم و این جهان را دوست داریم و با ارزش‌ها، افکار و سیستم جهانی که بابل را منعکس می‌کند، زندگی می‌کنیم؟ یا با ارزش‌ها و اولویت‌های پادشاهی که اورشلیم جدید را منعکس می‌کند، زندگی می‌کنیم؟ فقط یک کاربرد شخصی عملی از همه اینها. اما پیام خدا در ارمیا ۴۶-۵۱ این است که خدا قرار است ملت‌های زمین را داوری کند.

خداوند قرار بود ملت‌های زمان ارمیا را داوری کند. و این پیامی برای ملت‌هایی است که پس از آنها می‌آیند. ممکن است این متن مستقیماً برای ما نباشد، اما در نهایت برای ما قابل استفاده است.

حالا، اگر این تمام چیزی باشد که در ارمیا ۴۶-۵۱ داشتیم، فکر می‌کنم پیام مهمی می‌شنیدیم، اما پیامی که بسیار ناامیدکننده است. ملت‌ها تحت داوری خدا قرار می‌گیرند. اما در چند دقیقه آخری که دارم، این آخرین فرصت من است تا چیزی از کتاب ارمیا به شما یاد بدهم.

همچنین به طرز باورنکردنی، در میان این پیام‌های داوری، وعده‌ای نیز به برخی از این ملت‌ها داده شده است. حال، در اینجا هیچ امیدی به بابل داده نشده است، اما ارمیا ۴۸-۴۷ این را می‌گوید، و توجه به این

متن جالب است. پس از اینکه خدا موآبیان را که مدت‌ها رقیب اسرائیل بودند، داوری کرد، خداوند می‌گوید، با این حال من ثروت موآب را باز خواهم گرداند.

و خداوند می‌گوید در روزهای آخر، داوری بر موآب تا به اینجا است. خدا می‌گوید، پس از آنکه موآبیان را (Shabt kardam sabz). داوری کردم، بختشان را باز خواهم گرداند. من خواهم خوابید. شبط

، من همان کاری را که برای قوم خودم انجام دادم، برای آن قوم بت‌پرست نیز انجام خواهم داد. فصل ۴۹ آیه شش، در مورد عمونیان، و به یاد داشته باشید که آنها به قلمرو اسرائیل تجاوز کرده بودند و به همین دلیل مورد داوری قرار گرفتند. اما در پایان این متن در مورد عمونیان در فصل ۴۹، آیه شش، خداوند (Shabt kardam sabz). می‌گوید، اما پس از آن من از آنها جدا خواهم شد. شبط

خداوند می‌گوید: «من بخت بنی‌عمون را باز خواهم گرداند.» فصل ۴۹، آیه ۳۹، خداوند چنین می‌گوید: «اما در روزهای آخر، بخت عیلام را باز خواهم گرداند.» اکنون دلایل خاص آن را نمی‌دانیم.

چرا خدا می‌گوید که قرار است بخت برخی از این افراد را بازگرداند و بخت برخی دیگر را نه؟ باز هم، مطمئن نیستم که این گفته بین گروه‌های خاصی از مردم تمایز قائل شود. فکر می‌کنم این صرفاً منعکس کننده این است که حتی وقتی خدا داوری خود را بر ملت‌های زمین انجام می‌دهد، برنامه‌نهایی و طرح‌نهایی او این است که مردم آن ملت‌ها را به پادشاهی خدا بیاورد و آنها با شناخت مسیح اسرائیل، بخت خود را باز خواهند یافت. همانطور که خدا کار بزرگ خود را برای اسرائیل در بازگرداندن بخت آنها انجام می‌دهد، خداوند نیز دقیقاً همین کار را برای ملت‌های اطراف خود انجام خواهد داد.

آنها قرار است در پادشاهی خدا گنجانده شوند. یک بخش آخر وجود دارد که می‌خواهم در ارمیا به آن نگاه کنیم که فکر می‌کنم دقیقاً همان ایده را منعکس می‌کند. خدا برنامه‌های نجات برای ملت‌ها دارد که دقیقاً مانند برنامه‌ها و طرح‌ها و نیاتی است که برای قوم اسرائیل دارد.

ماموریت‌های بشارتی در کتاب مقدس با ماموریت بزرگ در متی ۲۸ آغاز نمی‌شوند. تلاش‌های بشارتی با اعمال رسولان ۱-۸ و فرستادن قومش توسط خدا برای شهادت دادن در اورشلیم، یهودیه، سامره و اقصی نقاط زمین آغاز نمی‌شوند. ماموریت‌ها با پیدایش فصل ۱۲ آغاز می‌شوند.

از طریق تو، من همه ملت‌های روی زمین را برکت خواهم داد. و بنابراین، پیامبران، همانطور که درباره احیای اسرائیل صحبت می‌کنند، درباره احیای ملت‌ها نیز صحبت خواهند کرد. یکی از متون بزرگ تبلیغی در تمام عهد عتیق که ما برای پایان دادن به مطالعه کتاب ارمیا از آن استفاده خواهیم کرد، در ارمیا فصل ۱۲، آیات ۱۴-۱۷ یافت می‌شود.

به این قسمت گوش دهید. خداوند درباره همه همسایگان شرور من که به میراثی که به قوم خود اسرائیل داده‌ام دست درازی می‌کنند، چنین می‌گوید: اینک من آنها را از سرزمینشان ریشه‌کن خواهم کرد و خاندان یهودا را از میان آنها ریشه‌کن خواهم ساخت.

خدا قرار است با خاندان یهودا چه کند؟ او آنها را از ریشه خواهد کند، سرنگون خواهد کرد، نابود خواهد کرد. اینها افعالی هستند که آن کار داوری را توصیف می‌کنند. خدا قرار است همین کار را با ملت‌ها انجام دهد.

اما وعده این است. پس از اینکه آنها را از ریشه کنم، دوباره بر آنها رحم خواهم کرد. و این آیه فقط در مورد یهودا صحبت نمی‌کند.

این درباره ملت‌ها صحبت می‌کند. و من هر یک از آنها را به میراث خود و هر یک را به سرزمین خود باز خواهم گرداند. و اگر آنها با پشتکار راه‌های قوم من را بیاموزند تا به نام من به حیات خداوند سوگند یاد کنند، همانطور که آنها به قوم من آموختند که به بعل سوگند یاد کنند، آنگاه آنها در میان قوم من بنا خواهند شد.

باز هم، همان کلماتی که برای توصیف نجات اسرائیل، یعنی کاشتن و ساختن، استفاده می‌شوند، ملت‌ها را نیز توصیف می‌کنند. نکته شگفت‌انگیز این است که نجات خدا حتی شامل کنعانیان نیز می‌شود، کسانی که به بنی‌اسرائیل آموختند به بعل قسم بخورند، قومی که قرار بود هنگام ورود بنی‌اسرائیل به سرزمین موعود نابود شده باشند. حتی آنها نیز از برکات نجات بهره‌مند می‌شوند.

این یادآوری برای ماست که خداوند در نهایت پادشاهی خود را از هر قبیله، هر ملت و هر گروه قومی بنا خواهد کرد. برای قوم اسرائیل، آن پادشاهی قرار بود شامل مردم و ملت‌هایی باشد که هرگز تصور نمی‌کردند تحت برکت خداوند قرار گیرند. ارمیا، چه کتاب بزرگ و قدرتمندی

افتخاری بوده که توانستم آن را تدریس کنم و در این مجموعه ویدیویی مشارکت داشته باشم. اما ارمیا پیامبر داوری و نجات است. و آن داوری برای اسرائیل و برای مردم یهودا است.

و آن نجات برای قوم اسرائیل و یهودا نیز هست. اما داوری و نجات خدا برای ملت‌ها است. و به همین دلیل است که کتاب ارمیا همچنان با ما سخن می‌گوید و همچنان پیامی قدرتمند دارد که برای ما امروز مرتبط و کاربردی است، درست همانطور که در زمینه‌ای که برای اولین بار داده شد، بود.

دوباره از شما به خاطر حضورتان در کنار ما و مشارکت در این مطالعه سپاسگزاریم.

من دکتر گری یتس هستم و در حال تدریس در مورد کتاب ارمیا. این جلسه آخر، جلسه ۳۰، در مورد ارمیا پیشگویی‌های قوم، به ویژه با تمرکز بر بابل است، ۵۱-۵۰.